

و متخلص به «نجم» از مشاهیر متصوفه نیمه اول قرن هفتم و از جمله نویسندگان معروف آن عهد است. وی اسم و نسب و نسبت خود را بهمان نحو آورده است که نوشته ام<sup>۱</sup> و تخاص او یعنی «نجم» گاهی در اشعارش آمده است، چنانکه خواهیم دید. علاوه بر مورد فوق، نجم الدین باز بزادگاه خود (ری) صریحاً اشاره کرده<sup>۲</sup> و گفته است<sup>۳</sup> که متعلقان او در آن شهر سکونت داشتند و در حمله کفتار مغول بسی از آنان شهید شدند.

وی در جوانی از ری بخراسان و سپس بخوارزم رفت و در خدمت مجدالدین بغدادی (مقتول بسال ۶۰۷ یا ۶۱۶ هـ) عارف مشهور و شاگرد شیخ نجم الدین کبری (م ۶۱۸ هـ) ریاضت و مجاهدت پرداخت. و گویا بعد از کشته شدن پیر و مرشد خویش در خوارزم نماند و از آنجا بخراسان بازگشت و آنگاه بعراق رفت و در آن هنگام که فتنه مغول رخ می داد، در عراق بسر می برد و چنانکه خود در شرح وقایع خویش از سال ۶۱۷ بعد می گوید «در دیار عراق صبر می کرد بر امید آنکه مگر شب دیجور این فتنه

## از صفحه پیش

\* لطائف الطوائف ص ۱۷۰

\* ریاض العارفين ص ۲۴۸

\* مرصادالعباد چاپ تهران، ۱۳۱۲ شمسی موارد مختلف

\* رساله عقل و عشق، چاپ تهران، ۱۳۴۵ شمسی، بامقدمه مشروح آن بقلم

آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه

\* سبک شناسی مرحوم بهار، چاپ اول ص ۲۰-۲۷

\* تاریخ نظم و نثر در ایران ص ۱۴۰-۱۴۱

\* تاریخ گزیده حمدالله مستوفی، چاپ تهران بتصحیح آقای دکتر نوائی، ص ۶۷۱

۱ - مرصادالعباد، ص ۳۱۰

۲ - ایضاً ص ۹

۳ - ایضاً ص ۱۰ و ۱۱

و بلا را صبح عاقبت بدمد و خورشید سعادتی طلوع کند ، هر گونه مقاسات شداید و محن تحمل می کرد تا از سر عورات و اطفال نباید رفت و مفارقتِ دوستان و محبان و ترک مقرر و مسکن نباید گفت . نه روی آن بود که متعلقان را بجمستگی از آن دیار بیرون آرد و نه دل بار می داد که جمله را در معرضِ هلاک و تلف بگذارد . عاقبت چون بلا بغایت رسید و محنت بنهایت و کار بجان و کارد باستخوان ، الضروراتُ تُبیحُ المحظوراتُ برمی بایست خواندن ... و ترک جمله متعلقان گفتن ... و عزیزان را بیلا سپردن ...»<sup>۱</sup>

در این احوال نجم الدین از ری به همدان نقل کرده و در آنجا سکونت گزیده بود تا آنکه در سال ۶۱۸ ، که بلای مغول خراسان و عراق را در هم می کوفت ، نیم شبی با جمعی از نزدیکان و درویشان از همدان بجانب اردبیل روان شد ، و معلوم است که قصد او از انتخاب این طریق مهاجرت باسیای صغیر بود . اندکی بعد نجم الدین خبر یافت که کفار مغول همدان را محاصره و فتح و قتل عام کردند و متعلقان او را که در شهر ری بودند بیشتر شهید کردند . پس عزم خود را در سفر به « بلاد روم » جزم کرد زیرا بنظر او در آن دیار هم مذهب اهل سنت و جماعت رواج داشت و هم « پادشاه آن دیار از بقیه آل سلجوق و یادگار آن خاندان مبارک » بود و چون دعاگویی آن خاندان ، نجم الدین را « از آبا و اجداد میراث رسیده » بود و « حقوق نعم ایشان بر ذمت » وی بوده ، روی بدرگاه سلاجقه روم نهاد و از راه دیار بکر به شهر (قیصریه = قیساریه) رسید و در شهر ملاطیه شیخ شهاب الدین عمر بن محمد سهروردی را زیارت کرد . سهروردی در این سفر بنا بر تصریح ابن بی بی<sup>۲</sup> از جانب خلیفه الناصر لدین الله بسال ۶۱۷ به تهنیت علاء الدین کیقباد سلجوقی رفته و در راه بازگشت ببغداد بود . نجم الدین گوید که سهروردی او را بسکونت در روم تشویق کرد و سفارشنامه بی بدو داد « و در این معنی بخط شریف

۱ - مرصاد العباد ص ۱۰

۲ - الاوامر العلائیه ، چاپ الست ، آنکارا ۱۹۵۶ ص ۲۲۹

حرفی چند بنوآب حضرت در قلم آورد .

بعد ازین مقدمات نجم الدین رازی بخدمت علاءالدین کیقباد سلجوقی که از ۶۱۶ تا ۶۳۴ سلطنت کرده بود رسید و چنانکه از مقدمه مرصادالعباد بصراحت برمی آید مقبول نظر آن سلطان ادب دوست قرار گرفت و کتاب مرصادالعباد را بوی تقدیم نمود. بعد ازین نجم الدین در بلاد مختلف روم و شام و از آنجمله مدتی در بغداد سکونت کرد و از همین شهر اخیر بود که بهنگام جلوس الظاهر بامر ادرسال ۶۲۲<sup>لله</sup> همراه ابن عطّاف بسفارت نزد سلطان جلال الدین خوارزم شاه رفت<sup>۱</sup> ولی گویا باز با آسیای صغیر معاودت نمود و در غالب بلاد آن بسیر و سیاحت و گاهی اقامت گذراند و از آنجمله مدتی هم در قونیه معاشر و معاصر بزرگانی از قبیل صدرالدین قونوی و جلال الدین بلخی و نظایر آنان بود و عاقبت ببغداد رفت و در آنجا بود تا بسال ۶۵۴ بدرود حیات گفت و در مزار شیخ سرتی سقطی و شیخ جنید بغدادی بیرون شهر بغداد بخاک سپرده شد .

نجم الدین رازی شعر پارسی را متوسط می ساخت و مقداری از اشعار خود را در رسالات خویش آورده و بانسب بعضی از آنها بخود تصریح کرده است و طبعاً همه آنها لحن عارفانه و واعظانه دارد . تخلص او در شعر همچنانکه گفته ام « نجم » است . از اشعار اوست :

دعوی عشق جانان در هر دهان نگنجد	وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد
نور کمال حسنش در هر نظر نیاید	شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد
عزّ جلال وصلش جبریل در نیابد	منجوق کبریایش در لامکان نگنجد
عکسی ز تاب نورش آفاق بر ندارد	فیضی ز فضل جودش در بحر و کان نگنجد
سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون بر آید	مرغیست کاشیانش در جسم و جان نگنجد
یک ذره بار حکمش کونین بر نتابد	یک نکته راز عشقش در دو جهان نگنجد..

۱- ماخوذ از سخن آقای مجتبی سینوی در مقدمه رساله عشق و عقل که خود منقولست از قول محمد نسوی در سیره جلال الدین مینکبرنی

و مزین بانواع زینتها و گاه ساده و مقصور بر بیان مقصود، و بهمین سبب از دیر باز سخنش بعنوان نمونه خوبی از انشاء استوار فارسی معرفی شده است.

مهمترین اثر او «مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد» است و موضوع آن چنانکه خود گفته «بیان سلوک دین و وصول بعالم یقین و تربیت نفس انسانی و معرفت صفات ربّانی» است. مرصادالعباد بر پنج باب مرکب از چهل فصل تقسیم شده، باب اول در دیباچه و باب دوم در مبداء موجودات و باب سوم در معاش خلق و باب چهارم در معاد نفوس سعدا و اشقیاء و باب پنجم در بیان سلوک طوایف مختلف. تألیف این کتاب را نویسنده آن در رمضان سال ۶۱۸ در قیصریه (قیساریه) آغاز کرد و آنرا بروز دوشنبه اول ماه رجب سال ۶۲۰ در شهر سیواس با تمام رسانید و بعلاءالدین کیتباد سلجوقی تقدیم نمود.

اثر معروف دیگر نجم الدین رساله «معیارالصدق فی مصداق العشق» معروف بر رساله عشق و عقل است. این رساله را نجم الدین بعنوان جواب بیکی از یاران نوشته است و سؤال این بود: شرح کمال عشق و شرح کمال عقل چیست، و آیا اختلاف و تضادتی بین آنهاست یا نه؟ و سؤال کننده این نکته را گوشزد کرده بود که هر جا عقل بیشتر و شریفتر باشد عشق برو ثابت تر و ظریفتر است، و نیز گفته بود که عقل قسمی و نوعی از موجودات نیست بلکه «جمله» موجودات است و وجود او راست از آنکه بعقل بر همه اقسام وجود محیط توان شد و هیچ قسم از اقسام موجودات بر عقل محیط نتواند شد. نجم الدین در جواب این سؤال رساله خود را بنثری ساده و بسیار شیوا بر شیوه علمای نوشت و بحث را در این مورد باستقصاء رسانید. انشاء او در این رساله از انشاء مرصادالعباد یکدست تر و روان تر است و نویسنده اشعار زیادی از قصیده و غزل و ترانه که خود سروده بود در این رساله گنجانیده است. گویا نجم الدین خود بدین رساله نامی نداده بود و بهمین سبب آنرا «کمال عشق و کمال عقل» و گاه «عقل و عشق» و گاه «عشق و عقل» و

گاه «معیار الصدق فی مصداق العشق» و نظایر اینها نوشته اند.

از نجم الدین رسالات و کتب دیگری بپارسی در دستست<sup>۲</sup> مانند رساله الطیر با انشائی مصنوع؛ و رساله العاشق الی المعشوق در شرح گفتار شیخ ابوالحسن خرقانی که «الصوفی غیر مخلوق»؛ و کتاب «مرموزات اسدی در مرموزات داودی» بنام علاء الدین داود شاه بن بهرام شاه پادشاه ارزنجان. این کتاب متضمن ابوابیست در معرفت، سلوک، سلوک ملوک، آیین جهاننداری، نصیحت و مواعظ ملوک، تواریخ ملوک از عهد آدم، و عید ظالم، کلمات حکما، امارات قیامت. در آغاز این کتاب نجم الدین می گوید که در سال ۶۱۸ از راه دیار بکر بیلاذ روم رسید و مدت سه سال تا زمان تألیف این کتاب در آن حدود بسر برد و در آن موقع در ارزنجان بود. پس تألیف کتاب در سال ۶۲۱ یعنی یکسال بعد از اختتام مرصادالعباد بوده و یا نویسنده در این سال تألیف آنرا آغاز کرده بود. رساله بی دیگر از نجم دایه در دستست بتازی بنام منارات السائرین در شرح مقامات عارفان و کراماتشان که در آن بکتاب مرصادالعباد اشاره کرده و گفته است که کتاب پارسی مذکور را سی و پنج سال پیش از تألیف منارات السائرین نوشته است، و اگر چنین باشد باید تألیف کتاب منارات درست در سال وفات نجم الدین یعنی در سال ۶۵۴ انجام گرفته و این آخرین اثر نجم الدین رازی بوده باشد.

مطلب مهمتی که در ضمن مطالعه آثار نجم الدین بدان باز می خوریم توجه خاصی است که بنابر سنت بسیاری از صوفیه و علماء عهد خود بتألیف کتب پارسی برای پارسی گویان داشته است. در باب اول مرصادالعباد که در حقیقت مقدمه و دیباچه آن کتابست

۱- این رساله را آقای تقی تفضلی بنام «رساله عشق و عقل» بسال ۱۳۴۰ در تهران طبع کرده است.

۲- درباره این رسالات مراجعه کنید به شرحی که آقای مجتبی مینوی استاد دانشگاه، در مقدمه رساله عشق و عقل (تهران، ۱۳۴۵) نوشته و در آن نسخ موجود هریک از رساله ها و کتابهای مذکور را با توصیفات عالمانه نشان داده است.

گوید: «در بیان آنکه این کتاب را نهادن سبب چه بود خاصه پارسى، قال الله تعالى وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ؛ وقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، كَلَّمُوا النَّاسَ عَلَيَّ قَدْرَ عُقُولِهِمْ». بدانکه اگرچه در طریقت کتب مطول و مختصر بسیار ساخته اند و در آن بسی معانی و حقایق پرداخته، ولیکن بیشتر بتازی است و پارسى زبانان را فایده زیاده نیست. رباعی:

با یارِ نَوّارِ غَمِّ کهن باید گفت      با او بزبانِ او سخن باید گفت  
لا تَفْعَلْ وَاَفْعَلْ نکند چندان سود      چون باعجمی کُنْ و مَكُنْ باید گفت،<sup>۱</sup>  
و برویهم باید گفت که او علاوه بر مقام بلند عرفانی که داشت نویسنده و گاه (مخصوصاً در رساله الطیر و در بسی از مواردِ مرصادالعباد) منشی تمام عیاری است که خوب از عهده<sup>۲</sup> ایراد کلام ادیبانه و آمیختن آن بزینتها و آرایشهای منشیانه برمی آید.

## ۱۲ - عراقی

درباره احوال و اشعار عراقی پیش ازین سخن گفته ایم.<sup>۲</sup> وی در نثر فارسی آثاری دارد، از آنجمله رساله بیست در ذکر اصطلاحاتی که صوفیه در نظم و نثر بکار می بردند و عراقی آنرا به سه «مطلب» منقسم ساخته است. «مطلب اول» در کلماتی که اکثر آن مخصوص به محبوبست و بعضی از آن متعلق به محبت؛ «مطلب دوم» اسامی که میان عاشق و معشوق مشترکست و وارد و در اطلاق اسمی خصوصیت ندارد ولیکن از روی معانی گاه خصوصیت گیرد و گاه نه؛ «مطلب سوم» در کلماتی چند که مخصوص بعاشق و

۱ - مرصادالعباد ص ۷-۸

۲ - رجوع شود به همین کتاب و همین جلد ص ۵۶۷-۵۸۴

احوال اوست اگرچه بعضی در نوعی بمعشوق تعلق گیرد. این رساله متضمن مقدار زیادی از اصطلاحات است که چون عارفی گرم رو آنرا تدوین کرده طبعاً جوابگوی بسیاری از مشکلات در حل اشارات و کلمات اهل تصوف و عرفان تواند بود.

اثر دیگر عراقی در نثر که شهرت بیشتری دارد کتاب «لمعات» اوست. عراقی در آغاز این رساله می گوید که آنرا در بیان مراتب عشق و بر شیوه «سوانح» یعنی سوانح العشاق احمد غزالی نوشته است «تا آینه معشوق نمای هر عاشق آید». عراقی این کتاب را به بیست و هشت «لمعه» تقسیم نموده و موضوع آنرا در «مقدمه» بدین ترتیب بیان کرده است: «در اثنای هر لمعه‌ی ازین لمعات ایمانی کرده می آید به حقیقتی منزّه از یقین، خواه حبّش نام نه خواه عشق، و اشاراتی نموده می شود به کیفیت سیر او در اطوار و ادوار و سفر او در مراتب استقرار و استبداع و ظهور او بصورت معانی و حقایق و بروز او بکسوت معشوق و عاشق و باز انطوای عاشق در معشوق عیناً و انزوای معشوق در عاشق حکماً و اندراج هر دو در سطوت وحدت او جمیعاً ...»

بنا بر همین توضیح و چنانکه از مطالعه در متن کتاب لمعات دریافته می شود موضوع کتاب بحث درباره عشق بمعنی دقیق عرفانی آن و تمام احوال عشق و عاشق و معشوق یا حُبّ و مُحِبّ و محبوب و وحدت و انطواء آنها در یکدیگر است.

شیوه نگارش عراقی در این رساله ظاهراً کوچک بسیار استادانه و بهمان روش معهود عرفاست که در کلام خود ظرافت طبع ادبا و شعرا را با علوّ احساسات اهل ذوق و تحقیق درمی آمیزند و ازین دو راه بکلام خود زیبایی و رونق و شکوه خاص می بخشند. نثر عراقی در این رساله از شیوایی و زیبایی در همان پایه است که اشعار آبدار و شورانگیز او قرار دارند: موجز، ساده، فصیح، زیبا، پرمعنی و دلنشین.

این کتاب بر اثر اشتغال بر مطالب عالیّه عرفانی چندین بار شرح شده است و آنها عبارتند از: شرح صابن الدین علی تُرکه اصفهانی (م ۸۳۵ هـ) بنام «الضوء».

۱- در ذکر این شروح از تحقیق مرحوم مغفور سعید نفیسی در مقدمه دیوان عراقی، چاپ تهران، ۱۳۲۵ شمسی، استفاده شده است.

شرح شیخ بار علی شیرازی موسوم به «اللمعات فی شرح اللمعات». - شرح برهان‌الدین عبدالله ختلانی شاعر قرن نهم (م ۸۹۳ هـ). - شرح درویش علی بن یوسف کوکهری قرن نهم هجری. - شرح نورالدین عبدالرحمن جامی بنام اشعة اللمعات که معروفترین شرح لمعات است و جامی آنرا بسال ۸۸۹ هـ. پایان برده.

### ۱۳- نصیرالدین طوسی<sup>۱</sup>

استاذالبشر و عقل حادی عشر خواجه نصیرالدین ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن

۱- درباره او از منابع و مأخذ متعدد قدیم و جدید می‌توان استفاده کرد چنانکه ذکر همه آنها سخن را بدارازا می‌کشاند و بعضی از آنها خاصه تذکرة‌های فارسی که نام او را آورده‌اند فاقد مطلب مهمی درباره او هستند. از میان کتب معتبر که شرح حال خواجه در آنها آمده اینها قابل ذکرند:

\* فوات الوفيات، محمد بن شاکر بن احمد الکتبی، ج ۲، مصر ۱۹۵۱ میلادی  
ص ۳۰۷-۳۱۲

\* شذرات الذهب ذیل حوادث سال ۶۷۲

\* تاریخ گزیده حمدالله مستوفی، تهران ۱۳۲۶، ص ۷۰۵-۷۰۶

\* الذریعه الی تصانیف الشیعه، شیخ آقا بزرگ تهرانی مجلدات مختلف

\* ریحانة الادب ج ۱، ص ۴۱۶-۴۲۴

\* یادنامه خواجه نصیرالدین طوسی مجلد اول، تدوین از نگارنده این سطور، تهران ۱۳۳۵ شمسی. این یادنامه بمناسبت تشکیل کنگره خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۱۳۳۵ تهیه و طبع شد و حاوی مقالات سودمند درباره خواجه نصیرالدین طوسی و احوال و آثار او از برگزیدگان علماست.



طوسی دانشمند بزرگ و نویسنده معروف و حامی بزرگ علوم و علما در قرن هفتم هجری و از کسانیست که در تاریخ علوم ایرانی و اسلامی مقام بسیار بلندی احراز کرده است. وی بسبب کوششی که در برافراختن کاخ فروریخته دانش در عهد استیلای مغول بکار برده، و با تألیفات ارزنده‌بی که از خود باقی گذاشته، و با تشکیل مرکز علمی مراغه از رصدخانه و کتابخانه و حوزه تعلیم، و با خدماتی ازین قبیل در ردیف اول رجال علمی جای‌گزیده و بی‌تردید در شمار مردانی درآمده است که ارزش جهانی یافته و مورد احترام همه جوامع بشری قرار گرفته‌اند. حمدالله مستوفی اصلش را «از جهرود ساوه» یا قم دانسته و نوشته است که «چون مولد و منشأش در طوس بود بدان منسوب شد» و خواجه خود در مقدمه زیج ایلخانی گفته است «که از طوسم»، و الکتبی<sup>۱</sup> نیز مولد او را طوس دانسته است و نصیرالدین در آن شهر بنا بر همه روایات بسال ۵۹۷ هجری ولادت یافت. پدرش محمد بن الحسن خود از فقها و علمای طوس بود و نصیرالدین در کنف تربیت او از خردی باز با علوم شرعی و ادبی آشنایی یافت و سپس بتحصیل علوم مختلف عقلی

از صفحهٔ پیش

\* احوال و آثار محمد بن محمد بن الحسن الطوسی ملقب به خواجه نصیرالدین،

آقای مدرس رضوی، تهران ۱۳۳۴

\* مجالس المؤمنین قاضی نورالله ششتری

\* تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت، جلد اول از جمله

چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، مرحوم عباس اقبال آشتیانی، چاپ دوم ۱۳۴۱، ص

۵۰۱-۵۰۳

\* همین کتاب و همین جلد صفحات متعدد و مختلف پیشین.

\* کشف‌الظنون حاج خلیفه در موارد مختلف که ذکر آثار خواجه در آنها آمده

است مخصوصاً ذیل «تجريد الکلام» از بند ۳۴۶ تا بند ۳۵۱

از حکمت و ریاضیات تا طبیعیات پرداخت و در آغاز جوانی برای تکمیل اطلاعات به نیشابور رفت و در آنجا محضر استادان بزرگ خراسان را درک کرد. از استادان او الکتبی «معین الدین سالم بن بدران مصری معتزلی رافضی» و «کمال الدین بن یونس الموصلی» را ذکر کرده<sup>۱</sup> و حکمت مَشَاء را نزد «فریدالدین داماد نیشابوری» که نسب تعلیمش بچهار واسطه بابن سینا می رسیده است<sup>۲</sup> و نیز یکی از شاگردان امام فخر رازی و در خدمت شاگرد حکیم افضل الدین کاشانی بنام کمال الدین محمد حاسب فراگرفت.

هنگامی که واقعه حمله چنگیز رخ می داد از عمر نصیرالدین طوسی بیست و دو سال می گذشت و چند سالی بعد ازین واقعه بود که او از بد حادثه بقلاع اسمعیلی پناه برد و بخدمت ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان که خود از دانشمندان عهد بود درآمد و با کرام و احترام پذیرفته شد و بخواهش او کتاب الطهاره ابوعلی مسکویه را بپارسی ترجمه کرد و آنرا اساس تألیف کتاب اخلاق ناصری قرار داد و سپس بدعوت علاءالدین محمد فرمانروای اسمعیلیان صباچی بقلعه میمون دز رفت و همچنان طوعاً و کرهاً در قلاع اسمعیلیان بسر می برد تا بعد از غلبه هولانگوخان بر خورشاه بسال ۶۵۴ از قید آنان رهائی یافت و بخدمت هولانگوخان پیوست و از آن روزگار بیعد همواره در خدمت او بود و بسبب اعتقادی که هولانگو با حکام نجومی وی داشت انفاس خواجه را در مزاج «خان» تأثیری عظیم بود.

بعد از فتح بغداد خواجه در سال ۶۵۷ از جانب هولانگو مأموریت یافت تا رصد مراغه را ترتیب دهد و او جماعتی از ریاضیون بزرگ زمان را مانند مؤیدالدین العرَضی از دمشق و فخر المراغی از موصل و فخر الخلاطی از تفلیس و نجم الدین دبیران

۱ - ایضا ص ۳۰۷ و ۳۱۰

۲ - فریدالدین شاگرد صدرالدین سرخسی و او شاگرد فرید غیلانی و او شاگرد ابوالعباس لوکری و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد ابن سینا بود. رجوع شود به احوال و آثار خواجه نصیر طوسی ص ۲ و بهمین کتاب مجلد دوم مبحث مربوط بعلوم عقلی

قزوینی گرد آورد و رصدخانه<sup>۱</sup> مراغه را در همان سال آغاز کرد و بامر هولاگو جمیع اوقاف ممالک ایلخانی در اختیار او قرار گرفت. الکتبی می گوید: «وکان له فی کلّ بلدٍ نائبٌ یستغیلُ الاوقاف ویاخذ عشرها ویحمل الیه لیصرفه فی جامگیات المقیمین بالرصد لَمّا یحتاجُ الیه مِن الاعمال بسبب الارصاد، وکان للمسلمین به نفع خصوصاً الشیعہ والعلویّین والحکماء و غیرهم، وکان یرتّم ویقضی أشغالهم ویحیی اوقافهم وکان مع هذا کلّه فیہ تواضع وحسن ملتقى»<sup>۱</sup>.

از عوائد همین اوقاف ایلخانی بود که خواجه توانست در مراغه یک مرکز علمی بزرگ تشکیل دهد و عالمان بزرگ زمان را که از نواب حداث باینسوی و آنسوی افتاده بودند در آنجا، در پناه ایلخانان، گرد آورد و محیطی ایجاد کند که محط رحال حکما و علمای عهد گردد و کتابخانه بی عظیم در آن ترتیب دهد و کتابهایی را که از بغداد و شام و الجزیره و یا از اطراف و اکناف ایران فراهم آمده بود و شماره آنها بنا بر تصریح الکتبی از چهار صد هزار مجلد تجاوز می کرد<sup>۲</sup>، در آن جای دهد. خواجه برای این مرکز علمی و مؤسسات آن یعنی رصدخانه و کتابخانه عظیم گروهی از عالمان و حکیمان روزگار را بخدمت گرفت و اوقافی برای حسن اداره آنها احداث کرد.

نتیجه کار خواجه و همکاران او درین رصدخانه و کتابخانه عظیم تنظیم زیج ایلخانی گردید که از جمله زیجهای معروف و از آثار بسیار مهم خواجه نصیرالدین است. عمر خواجه از این روزگاران بیعد در خدمات علمی گذشت و با وجود تقریبی که در خدمت هولاگو و اباقا، و نفوذی که در آنان و در همه اطرافیان شان داشت، هیچگاه گرد مقامات دنیوی نگشت و از قدرتی که بدست آورده بود برای اشاعه علم و تشویق علما و تربیت شاگردان و تألیف کتابهای گرانبهای خود استفاده کرد.

درباره اهمیت مقام اجتماعی و دینی و علمی خواجه در موارد مختلف ازین مجلد

۱ - فوات الوفیات ص ۳۱۰ - ۳۱۱

۲ - ایضاً ص ۳۰۸

سخن گفته‌ام، از آنجمله است: در صحیفه<sup>۱</sup> ۴۱ که از تأثیر کلتی او در اوضاع زمان و مخصوصاً وضع علوم سخن رفته است؛ و در صحیفه<sup>۲</sup> ۱۳۷ که اهمیت خواجه در عالم تشیع مطرح گردیده؛ و در صحیفه<sup>۳</sup> ۱۵۵-۱۵۷ که شرحی در دفاع از خواجه و تهمتی که اهل سنت بر او وارد می‌کنند و اهانتی که ادوارد برّون نسبت باین مرد بلند مرتبه کرده است، آمده؛ و در صحیفه<sup>۴</sup> ۲۲۲-۲۲۳ مقام بلند خواجه در تدوین کلام شیعه<sup>۵</sup> اثنی عشر و تألیف کتاب معتبر «تجرید العقائد» یا «تجرید الکلام» و حواشی و شروح متعدد آنان بمورد بحث در آمده؛ و در خلال صحایف ۲۳۱ تا ۲۶۱ چندین بار از تأثیر نصیرالدین در توسعه و ترویج علوم عقلی و کوششهای او برای تحکیم مبانی حکمت مشاء و توسعه علوم ریاضی و تحریرات متعدد او و تألیفاتی که در این زمینه‌ها داشته سخن گفته‌ام و بنا بر این هنگام مطالعه در احوال و آثار و عقاید استاذ البشر باید همه آن صحایف مراجعه شود زیرا تکرار آن مطالب در اینجا جایز نیست.

بر رویهم باید دانست که خواجه نصیرالدین طوسی دانشمند جامع الاطراف بود که بر همه علوم زمان خود احاطه و در غالب آنها تبخّر تام و سیمت پیشوایی و تقدّم بر علمای عهد داشت و علاوه بر این با تقرّبی که نزد ایلخانان یافته بود مقامات دینی و دنیاوی را با هم جمع کرد و از جهات مختلف مورد بزرگداشت معاصران خود قرار گرفت.

وی با تقرّب خود در نزد هلاکو از قتل گروهی از بزرگان عهد خود پیش‌گیری کرد و از آنجمله علاءالدین عظاملک جوینی را یکبار از مرگ و نیستی رها نمود<sup>۱</sup>. وی مردی کریم و بخشنده و بُردبار و خوش معاشرت و بسیار دانا و فروتن و خوش برخورد بود و هیچگاه سخن زشت بر زبان نمی‌آورد. اینها صفاتی است که معاصران او بعد از مرگش درباره او نوشته‌اند<sup>۲</sup>.

۱ - الکتبی ص ۳۰۸

۲ - ایضاً رجوع شود بچند مورد از فوات الوفيات ج ۲ ص ۳۰۸ بعد

وفاتش بسال ۶۷۲ اتفاق افتاد. الکتبی درین باره می‌تویسد: «نصیر از مراغه بی‌غداد رفت در حالی که گروهی بزرگ از شاگردان و یارانش همراه او بودند. چند ماهی در بغداد ماند و همانجا درگذشت و از فرزندان که از باقی ماندند صدرالدین علی و اصیل‌الدین حسن و فخرالدین احمد بودند. صدرالدین بعد از پدر وارث غالب منصب‌های او گردید و بعد از مرگ او اصیل‌الدین حسن این مقامات را کسب کرد و همراه غازان بشام رفت و احکامی دربارهٔ اوقاف شام صادر کرد و قسمتی از حقوق اوقاف را کسب نمود و همراه غازان بازگشت، و نیابت و حکومت بغداد با او واگذار شد ولی درین سمت بد رفتاری آغاز نهاد و در نتیجه عزل و مصادره و با او بیدی رفتار شد. اما فخرالدین احمد را غازان بسبب خیانتی که در اوقاف روم کرده و بیدادگری که کرده بود بقتل آورد. - مولد نصیرالدین در طوس بسال ۵۹۷ بود و وفاتش در ذی‌الحجه سال ۶۷۲ در بغداد اتفاق افتاد و صاحب دیوان و بزرگان جنازه او را تشییع کردند و درین تشییع جنازه گروه بزرگی حاضر شدند و او را در مشهد امام موسی‌الکاظم بجا سپردند، خدای او را بیامرزد، آمین».

آثار و تألیفات خواجه نصیرالدین را در کلام و حکمت و ریاضیات و موضوعات علوم و غیره پیش ازین ذکر کرده‌ام و درینجا مقصود ذکر آثاری ازوست که در ادب پارسی محلّ اعتنا و توجهت است. از وی آثار خوبی بنظم و نثر پارسی با مانده است. اشعار او که مجموعاً بمحدود هفتصد بیت بالغ می‌شود در مجموعه‌ها و جُنگها پراکنده است و آقای مدرس رضوی در صحایف ۵۴-۶۵ و ۳۳۲-۳۳۶ از کتاب «احوال و آثار خواجه نصیرالدین» آورده و مرحوم سعید نفیسی در مقاله «اشعار فارسی خواجه» که در «یادنامه» خواجه نصیرالدین طوسی» تألیف نگارنده این سطور از صفحه ۳۴ تا ۴۴ طبع شده است، نیز قسمتی دیگر از اشعار منسوب بخواجه نصیرالدین را از مجموعه‌ها و سفینه‌ها گرد آورده است. از آن میان این ابیات انتخاب می‌شود:

۱۵ - عبدالله حسینی<sup>۱</sup>

عبدالله بن محمد بن قاسم حسینی بلخی از مترجمان قرن هفتم هجریست که ترجمه کتاب فضائل بلخ ازوست . وی نام خود را در ابتدای این کتاب بهمین نحو آورده است و گویا از خاندان نقباء بلخ بود که نسبشان به ابو عبدالله اعرج سبط علی بن ابی طالب ع می رسید و از دیرباز در بلخ سکونت و سمت نقابت سادات آن شهر را داشته اند . وی بدرخواست یاران مدتی در اندیشه تألیف کتابی در فضائل بلخ بود تا از حسن اتفاق کتابی در همین باب تألیف شیخ الاسلام صنی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود واعظ بلخی بدست او افتاد . این صنی الدین واعظ و محدث در قرن ششم و آغاز قرن هفتم می زیسته و کتاب خود را در غره رمضان سال ۶۱۰ تألیف نموده بود و چون عبدالله بن محمد اثر او را درباره فضائل بلخ بدست آورد، آنرا بتشویق حکمران بلخ ابوبکر عبدالله بن ابی الفرید البلخی و بنام او بپارسی ترجمه کرد و از کتابت آن در غره ذوالقعدة سال ۶۷۶ در قصبه « کفشگران بلخ » فارغ شد . در این کتاب نخست خلاصه بی از تاریخ بلخ آمده و سپس فضایل و شمایل آن ذکر شده و فصل سوم که تمام بقیه کتاب در آن صرف شده مقصور گردیده است بذکر حالات و مقامات هفتاد تن از علما و مشایخ آن شهر و این خود بزرگترین فایده کتاب فضایل بلخ بشمار می تواند آمد . از اصل عربی این کتاب فعلاً اطلاعی در دست نیست و ترجمه فارسی آن بسیار روان و با نثری سلیس و پخته تهیه شده است .

۱ - درباره او رجوع شود به متن و مقدمه کتاب فضائل بلخ ، چاپ تهران ۱۳۵۰

شمسی بتصحیح و تعلیق آقای عبدالحی حبیبی .

## ۱۶ - بیضاوی

قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی بیضاوی (م ۶۸۵ هـ) که پیش ازین نام و خلاصه احوال او را دیده ایم<sup>۱</sup> از اجله علمای اسلام و علوم شرعیه علی الخصوص تفسیر و کلام است. وی علاوه بر تألیفات مهم خود که در علوم مذکور داشته کتابی بفارسی دارد در تاریخ بنام نظام التواریخ که آنرا بسال ۶۷۴ هـ برشته<sup>۲</sup> تألیف کشیده و تا سال ۶۸۳ مطالبی بر آن افزوده و گویا بدست نویسنده دیگری تا سال ۶۹۴ اضافاتی بر آن صورت گرفته است. این کتاب شامل خلاصه بیست از تاریخ عالم از عهد آدم تا سال تألیف.

۱۷ - عَطَا مَلِك<sup>۲</sup>

صاحب - یوان علاءالدین ابوالمظفر عَطَا مَلِك بن بهاءالدین محمد بن شمس الدین

۱ - همین کتاب و همین جلد ص ۲۱۸ و ۲۲۸

۲ - درباره او مخصوصاً رجوع شود بمقدمه ابن البیبی بر کتاب خود باسم «الواصر الملائیه» که بنام عطا ملک و بعنوان ذیلی بر تاریخ جهانگشای او نوشته است، و در آن مقدمه شرح مفصلی در ذکر اوصاف و سجایا و اعمال او آورده و باز در پایان کتاب درین باب تجدید مطلع نموده و شمه‌یی از مآثر آن مرد بزرگ را بر زبان بنان جاری ساخته است. و نیز رجوع شود به تحقیق عالمانه دقیقی که مرحوم مغفور میرزا محمد خان قزوینی

محمد بن محمد بن علی جوینی از جمله بزرگترین مورخان و نویسندگان ایرانی در قرن هفتم هجری است. وی از خاندان بزرگ صاحب دیوانان جوینی است که در قرن پنجم و ششم و هفتم همواره متصدی مشاغل بزرگ دولتی بودند و علی الخصوص در دوره تسلط مغول، خواه در عهد حکام بزرگ مغولی که پیش از هولاگو بایران آمده بودند و خواه در قسمتی از دوره ایلخانان قدرت بسیار حاصل کردند. نسب این خاندان بنا بر نقل ذهبی در تاریخ الاسلام به « فضل بن ربیع » وزیر هرون الرشید و پسرش امین، می کشید؛ و از جمله بزرگان این خاندان در قرن پنجم و ششم بهاء الدین محمد بن علی خواهرزاده منتجب الدین بدیع کاتب جوینی ( دبیر و صاحب دیوان انشاء سلطان سنجر ) و دیگر شمس الدین محمد بن محمد بن علی، جد عظاملک مستوفی دیوان سلطان محمد و پسرش جلال الدین خوارزمشاه بوده است؛ و پدر عظاملک یعنی بهاء الدین محمد بن محمد صاحب دیوان ملازم حکام مغول در دوره میان حمله چنگیز و مأموریت هلاگو بایران، و مورد اعتماد کامل آنان و حتی محل عنایت اوگتای قاآن بوده و در امور مختلف دخالت و گاه مأموریتهای حکومتی بر قسمت‌های بزرگی از متصرفات مغول در ایران داشته و عاقبت در یکی از مأموریت‌های خود بسال ۶۵۱ در اصفهان وفات کرد. وی مردی فاضل و در نظم و نثر فارسی ماهر بود و از او دو پسر در قرن هفتم هجری شهرت بسیار یافتند و در امور مختلف عهد ایلخانان تصرفات عمده کردند نخست شمس الدین محمد صاحب دیوان و دوم همین علاء الدین عظاملک جوینی.

ولادت عظاملک بسال ۶۲۳ هجری اتفاق افتاد و او مانند برادر زبردست پدر چنان تربیت یافت که هم از حدائت سین بکارهای دیوانی پرداخت و در سلک خواص

از صفحه پیش

در مقدمه چاپ تاریخ جهانگشای نموده است و آنچه در متن می آورم تلخیصی از آنست. مرحوم قزوینی در ذیل صحایف خود بکلیه مراجع و ماخذ لازم اشاره فرموده است، رحمة الله علیه.



امیر ارغون آقا که از ۶۴۱ تا زمان ورود هولانگو بایران حکومت متصرفات مغول را درین سرزمین داشت، درآمد و گویا دبیر مخصوص او بود و بهمین سبب در سفرهایی که امیر ارغون بقرقورم پایتخت مغولستان می کرد همراه او بود و درین سفرها اطلاعات فراوان درباره مغولان و تاریخ چنگیز و جانشینان وی فراهم کرد و همان اطلاعات مؤثق است که مطالب اساسی کتاب معروف او «جهانگشای» را تشکیل داده است.

در اوایل سال ۶۵۴ که هولانگوخان در ایران بود امیر ارغون برای سفر باردوی منکوقاآن برادر هولانگو آماده می شد و پیش از سفر پسر خود «کرای ملک» و «امیر احمد بیتکچی» و علاءالدین عظاملک را برای رتق و فتق امور به هولانگو معرفی کرد و ازین تاریخست که عظاملک در شمار خواص ایلخان درآمد و با او در همه سفرها همراه بود و در فتح قلاغ اسمعیلیه چنانکه پیش ازین گفتیم از هولانگو اجازت یافت که برای ملاحظه کتابخانه صباّحیان به «میمون دز» رود و آنچه را که لایق نگاهداری باشد جدا کند و او هرچه را از مصاحف و نفایس کتب و آلات نجومی رصدخانه یافت استخراج کرد و باقی را که مربوط بکیش اسمعیلیان و بعقیده اهل آن زمان در زمره کتب ضالّه بود بسوخت (۱) و چنانکه خود گفته است اطلاعات خود را درباره وقایع حسن صباّح از کتابی که در همین کتابخانه و موسوم به «سرگذشت سیدنا» بود فراهم آورد و نیز از همین کتابست که رشیدالدین فضل الله در مجلد دوم از جامع التواریخ ضمن بیان تاریخ اسمعیلیه الموت استفاده کافی برد.

در لشکر کشی هولانگو بجانب بغداد نیز عظاملک، در شمار رجال معروف دیگر، همراه هولانگو بود و یکسال بعد از واقعه فتح بغداد یعنی بسال ۶۵۷ هجری از جانب ایلخان حکومت بغداد و عراق و خوزستان یافت و بیست و چهار سال تمام درین سمت باقی بود و در عهد وی نه تنها خرابیهای بغداد و عراق ترمیم شد بلکه بر آبادیها افزوده شد و مزارع و قراء تازه بی بوجود آمد چنانکه ذهبی در تاریخ الاسلام نوشته است که بغداد در زمان

حکومت عظاملک بسیار آبادان تر از ایام خلفای عباسی گشت و پیدا است که درین دوران طولانی بنا بر شیوه نامر ضیّه‌ی که در دوران مغول وجود داشت گاه دچار سعایت ساعیان و بدخواهان می‌شده و مشکلاتی از قبیل مصادره اموال و حبس برای او پیش می‌آمده است که عظاملک خود همه آنها را در رساله «تسلية الاخوان» ، و رساله دیگری که چون ذیلی بر آن نوشته، آورده است؛ و بهر حال درین سمت باقی بود تا در چهارم ذی الحجه سال ۶۸۱ در «موقان» درگذشت. وفات او را در مآخذ مختلف بسال مذکور و بسال ۶۸۰ و ۶۸۳ نیز نوشته‌اند؛ بعد از وفات جسد او را بتبریز بردند و در چرنداب تبریز دفن کردند و بفرمان سلطان احمد تگودار برادر زاده عطا ملک یعنی خواجه هرون بن شمس‌الدین محمد بجای او بحکومت بغداد منصوب گردید.

در رأس آثار عطا مَلِکِ جوینی کتاب معروفش «تاریخ جهانگشای» قرار دارد، که در سه مجلد در شرح ظهور چنگیزخان و احوال و فتوحات او، و در تاریخ خوارزمشاهان و حکام مغولی ایران و فتح قلاع اسمعیلیه و شرح جانشینان حسن صباح تألیف شده است. اطلاعات و مطالب این کتاب، همچنانکه گفته‌ام، یا از مشاهدات مستقیم مؤلف و یا از اطلاعات موثقی که بدست آورده بود، فراهم آمده و در نهایت اتقان و استحکام است. نثر عظاملک درین کتاب بر شیوه نویسندگی مترسلان است زیرا او خود در خاندان مستوفیان و مترسلان بوجود آمده و بر همان شیوه تربیت آنان خو گرفته بود. اما عطا ملک نویسنده متصنعی است که در عین رعایت جانب صنعت و علاقه بتزین کلام جانب زیبایی سخن و اصالت معنی را نیز فرونگذاشته و حتی در بسیاری از موارد از بابت مراقبت در بیان مطالب تاریخی آموختگی خود را با تصنع و آرایش کلام فراموش کرده و کلام خویش را بشیوه ساده نویسان انشاء نموده است. وی در مطاوی سخن باوردن آیات و احادیث و استناد و یا تمثیل بدانها و ذکر اشعار عربی و فارسی توجه

دارد و با این اوصاف که گفته ایم کتاب « جهانگشای » علاوه بر آنکه در زمره بهترین آثار تاریخی فارسی است از جمله کتب درجه اول ادب فارسی نیز شمرده می شود.

غیر از « جهانگشای » از عظاملک جوینی رساله بی بفارسی بازمانده است بنام « تسلیة الاخوان » که شرحی است از مصائب و مشکلاتی که در سال ۶۸۰ بر اثر سعایت یکی از مخالفانش بنام مجدالملک یزدی برایش رخ داده و بحبس او منجر شده بود لیکن چون بی گناهییش ثابت شد در رمضان آن سال آزاد شد و سپس رساله مذکور را نوشت و اندکی بعد از نگارش آن رساله دیگری نوشت که بمنزله ذیل رساله نخستین است و نام معلومی ندارد. درین رساله حوادث روزگار خود را بعد از وقایع مندرج در تسلیة الاخوان تا وفات اباقا و جلوس سلطان احمد تگودار بسال ۶۸۰ و قتل مجدالملک یزدی شرح داده و این هر دو رساله در کتابخانه ملتی پاریس موجود است و چنانکه می دانیم عظاملک بعد از نوشتن آنها چندگاهی بیشتر نزیست، تا اثر و یا آثار دیگری بوجود آورد. سبک انشاء تسلیة الاخوان و رساله متمم آن بر همان شیوه جهانگشای است.

## ۱۸ - ابن بی بی

امیر ناصرالدین حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی مشهور به « ابن البیبی المنجمه » از مورخان و نویسندگان معروف ایرانی قرن هفتم هجری است. اسم او در نسخه اصیل « الاوامر العالیة » که بعد ازین معرفی خواهم کرد (صفحه ۱۰) همچنین است و نام پدرش نیز در همان نسخه (ص ۴۴۳) « مجدالدین محمد ترجمان » است و در صحت این هر دو مطلب بحثی نیست. اما در مجلد چهارم از گنجینه سخن باشتباه و از روی سهو و غفلت نام او را « یحیی » نوشته ام و آن بر اثر اعتماد و استناد بر نقل « هوتسما »<sup>۱</sup> بوده

۱- M. Th. Houtsma, Histoire des Seldjoucides d'Asie mineure d'après l'abrégé de Seldjouknameh d'Ibn-Bibi, Leide 1902, préface.

است که در مقدمه<sup>۱</sup> کتاب سلجوقنامه که خود اختصار است از الاوامر العلائیه نام او را باستناد بر گفتار شفیق<sup>۱</sup> ناصر الدین یحیی ضبط نموده است و مسلماً شفیق و او هر دو از نسخه<sup>۲</sup> خلاصه<sup>۳</sup> سلجوقنامه که در دست داشته اند پیروی کردند و بنابراین فعلاً این دو ضبط یعنی «حسین» و «یحیی» درباره نام ابن بی بی موجود است.

علت شهرتش به «ابن البیبی» اندکسابق بود به مادرش مشتهر به «بی بی منجمه».

این زن دختر کمال الدین سمنانی رئیس شافعیه<sup>۴</sup> نیشابور بود و از طرف مادر نسبش به امام محمد بن یحیی فقیه بزرگ خراسان می رسید که در فتنه غزان کشته شد. وی را در علم نجوم مهارتی تمام بود و چون «سهم الغیب در طالع داشت احکام او در قضا و قدر بیشتر موافق می آمد و راست بازی خواند»<sup>۲</sup> و از نیروی در دستگاه امرا و سلاطین وقت احترامی بهم رسانده بود چنانکه سلطان جلال الدین منکبرنی او را مقرب و محترم گردانید و هنگامی که کمال الدین کامیار از جانب سلطان سلجوقی آسیای صغیر بسفارت نزد سلطان جلال الدین خوارزمشاه رفت از حال «بی بی» آگهی یافت و داستانش را در بازگشت باطلاع سلطان علاءالدین کیقباد رسانید. وقتی که جلال الدین خوارزمشاه نزدیک «آمد» از لشکر مغول فراری و بعد از آن مقتول شد علاءالدین در صدد جستجوی «بی بی» برآمد و عاقبت نشان او را با شوهر و خاندان در دمشق یافت و او را بدر بار خود خواند و چون در چند مورد احکام درستی از او استماع کرد او را بر کشید و شوهرش مجدالدین محمد ترجمان را نیز بمقام دبیری و درجات بلند رسانید چنانکه در صف امرای دولت سلجوقی آسیای صغیر درآمد و در مقام خود بود تا در شعبان سال ۶۷۰ درگذشت.<sup>۳</sup>

۱ - Schefer, Quelques chapitres de l'Abregé du Seldjouknameh com-

posé par l'Émir Nassir eddin Yahia

۲ - الاوامر العلائیه ص ۴۴۲، چاپ فاکسیمیله

۳ - مشروح این مطالب را در ص ۴۴۲-۴۴۳ الاوامر العلائیه بیاید.

نصوری رود از همین اوان بیعد و سایل نزدیکی امیر ناصرالدین حسین بن بی با خاندان جوینی فراهم آمده باشد و او علی‌الخصوص با علاءالدین عطا ملک جوینی ارتباط نزدیک یافت و شاید هم بمقرّ حکومتش بغداد سفر کرد. در نتیجه همین ارادت و تقرب در خدمت عطا ملک جوینی و برادرش شمس‌الدین محمد جوینی است که ناصرالدین اولاً کتاب خود را که در تاریخ سلاجقه روم نوشته بنام علاءالدین عطا ملک «الوامر العلائیه» نامید و ثانیاً در مقدمه کتاب آنرا با شرحی مبسوط از مآثر و مناقب عطا ملک بوی تقدیم داشته و در پایان کتاب نیز بتفصیل از وی و برادرش شمس‌الدین صاحب دیوان و شرف‌الدین هارون پسر صاحب دیوان سخن گفته است.

«الوامر العلائیه فی الامور العلائیه» را امیر ناصرالدین حسین در تاریخ سلاطین سلجوقی آسیای صغیر نوشته و بنا بر شرحی که در بیان احوال قانعی طوسی آورده‌ام، و در اینجا از تکرار آن احتراز می‌کنم، مطالب مربوط بدوران غیاث‌الدین کیخسرو اول و عزالدین کیکائوس و علاءالدین کیقباد را از روی سلجوقنامه منظوم قانعی برداشته و حتی قسمتی از اشعار آنرا که بی‌حرف متقاربست از آن نقل کرده و بعد از دوره آنان بعض مطالب را که در زمان اقامتش در آسیای صغیر رخ داده بود تا دوره غیاث‌الدین مسعود بن قلع ارسلان بر آن افزوده و چنانکه خود در مقدمه گفته است کتاب را بعنوان ذیلی بر جهانگشای جوینی، من باب تکمیل مطالب آن درباره روم، تألیف کرده است و شاید بسبب همین استفاده از سلجوقنامه قانعی باشد که کتاب الوامر العلائیه به «سلجوقنامه» اشتهار یافته است. از این کتاب چندی بعد از تألیف خلاصه‌بی ترتیب یافت و آن خلاصه با اسم مختصر سلجوقنامه نامیده شد و همانست که هوتسما چنانکه در ذیل صحیفه ۱۲۱۳ آورده‌ام بسال ۱۹۰۲ در لیدن بطبع رسانیده است. الوامر العلائیه یعنی متن اصلی سلجوقنامه مذکور یکبار بتمامی در آنکارا بسال ۱۹۵۶ بهمت عدنان صادق ارزی طبع شد و بار دیگر قسمتی از آن در یک جلد بتصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و عدنان صادق ارزی در آنکارا بسال ۱۹۵۶ بچاپ سربی انتشار یافت.

فصل پنجم (زبان و ادب عربی) ۱۲۱۷  
شیوه انشاء ابن بی بی بسیار متکلفانه است و درستست که او خواسته شیوه نثر  
عظاملک را دنبال کند ولی چون صاحب ذوق سلیم و طبع و قادی چون او نبود نتوانست  
مواردی را که او برای آوردن صنایع و یا ترك آنها و توجه بنثر ساده فصیح تشخیص  
ی داد ، بشناسد و از نیروی آثار تکلف از نثر او بسیار مشهودست و بهمین سبب مبالغه  
او در استفاده از لغات عربی ، وحتى لغات مهجور ، خسته کننده و گاه ملال انگیزست.

## ۱۹ - سعدی

درباره شیخ اجل سعدی شیرازی و آثار منظوم او پیش ازین سخن گفته ام .  
وی تنها در صف اول شاعران بزرگ ایران قرار ندارد ، بلکه در نثر هم دارای همان مقام  
و مرتبه است . اهمیت او در نویسندگی از چند جهت است : نخست آنکه سعدی  
در نثر مصنوع دنباله نهضت نویسندگان متصنّع را ، که در اواخر قرن ششم و  
تمام قرن هفتم بشدت بر کار بود ، نگرفت بلکه سعی کرد با شیوه بی خاصّ که خود  
در این سبک ایجاد نمود ، حدّت آن نهضت را درهم شکنند و روش میانه بی بوجود  
آورد که هم از دوره حیاتش مقبول خاص و عام قرار گیرد . گلستان سعدی مولود  
این ابتکار شیخ اجل است که اساس آن بر تهذیب و تربیت نهاده شده و هر باب  
از مجموعه حکایاتی کوچک تشکیل یافته است . اما سعدی در این کتاب پرارزش و  
مخصوصاً در دیباچه آن و در قسمتی از آن که موسوم است به جدال سعدی با مدّعی  
درباب توانگری و درویشی ، بتفصیلی که پیش ازین گفته ام از شیوه نثر موزون نیز هر جا  
که شایسته می دید استفاده کرد و بدین طریق انشاء خود را در عین آنکه در بعض موارد

مصنوعست در واردی دیگر بصورت نثر ساده فصیح و آراسته بانواع آزمایشهای معنوی نه لفظی در آورد و در پاره‌ی از موارد هم با اوزان هجایی و اسبجایی که جای قافیه را در اشعار می‌گیرد همراه کرد و این استفاده از نثر موزون را در مجالس و رسالات دیگر خود دنبال نمود.

بر رویهم باید گفت که نثر سعدی در اساس و بنیاد مانند شعر او ساده ولی همراه با فصاحتی اعجاز آمیز و اعجاب انگیزست، و حتی باید معترف بود که نثر او هم مثل نظمش سهل ممتنع است. نثری است جذاب، شیرین، دل چسب، آموزنده و سرگرم کننده. نثر ساده و سهلی است که در عین سادگی و سهولت هر نوع صنعت و آرایشی را که نویسنده خواسته است بر تافته و بخوبی تحمل کرده است. صنایع و آرایشهای لفظی سعدی چنان بجای خود آمده که گویی اگر چنین نبود چنان دلپذیر نمی افتاد، و اگر خطا نکند باید گفت که او در نثر خود شاعرست و در شعر خود اشعرت. اشعاری که در مطاوی عبارات او خواه در گلستان و خواه در آثار منثور دیگر او افزوده شده برای تزیین و خارج از متن کلام شیخ نیست بلکه عاده دنباله مطلب نثر است و غالباً نمی توان آنها را از نثر جدا کرد و حال آنکه در غالب آثار مصنوع فارسی حال خلاف اینست و عاده بیشتر اشعار عربی و فارسی بر متن کلام افزوده شده و قابل حذف کردن و دور انداختنست.

آثار منثور شیخ عبارتست از :

(۱) مجالس پنجگانه که بشبوه مجالس صوفیان و مُذکّران ترتیب یافته و مسلماً تذکیرهای شیخ بر منبر و عظم بوده است و از سنخ مجالسی است که دیگر مذکّران و متصوفان داشته‌اند و مجموعه‌هایی از آنها در دستست. درین رسالات نثر و نظم فارسی یا عربی درهم آمیخته است و اساس آنها بر سادگی نهاده شده و در بسیاری از موارد آثار وزن در نثر آشکارست. استفاده از آیات قرآن و از احادیث و تفسیر و توضیح آنها بر مذاق مُذکّران صوفی مشرب نیز در این مجالس بسیار دیده می‌شود.

(۲) رساله در پاسخ صاحب‌دیوان که متضمن چند سؤال صاحب‌دیوان شمس‌الدین محمد

جوینی و جوابهای شیخ است. جامع کلیات سعدی در مقدمه این رساله شرحی در ذکر علت وجودی رساله داده است. آنچه از کلام سعدی درین رساله می بینیم مقرونست به عبارات بدیع و ظرافتی که از جانب سعدی معهودست.

۳) رساله در عقل و عشق که پاسخ سعدی است، بکسی بنام سعدالدین که از شیخ سؤالی بنظم کرده و در آن ابیات گفته بود: «مرد را راه بحق عقل نماید یا عشق؟» و سعدی اگرچه در جواب بعجز خود اقرار کرده و فرموده است که «راه از بینندگان پرسند و این ضعیف از بازماندگانست» لیکن سؤال را بی جواب نگذاشته و مانند دیگر مشایخ متصوفه در بحث خود عشق را برای وصول بحق بر عقل رجحان نهاده است. شیوه نویسنده درین رساله اساساً ساده و تا حدی نزدیک بروش نویسنده شیخ در گلستانست.

۴) نصیحة الملوك که در پارسی از نسخ قدیم «نصایح الملوك» نامیده شده، رساله بیست در نصیحت در باب سیاست که سعدی آنرا بنخواست یکی از دوستان نوشت و گفت: «در نصیحت ارباب ملوک و مملکت شروع کنیم بحکم آنک یکی از دوستان عزیز جزوی درین معنی تمنی کرد بفهم نزدیک و از تکلف دور...». این رساله نثری ساده و بسیار فصیح بشیوه استادان قدیم دارد، و البته بنا بر شیوه عام سعدی هر جا که بصرافت طبع وزنی و سمعی و بیتی جای خود را پیدا کرده باشد در آن آمده است اما نه بوفور. نصیحة الملوك متضمن مقداری نصایح و مواعظ است همراه با حکایات کوتاه و در حقیقت آنرا باید دستور مملکت داری شمرد.

در کلیات شیخ بر رسالات دیگری باز می خوریم که بعضی حکم نامه هایی از او دارد مانند نامه بی که در موعظت امیر انکیانو حاکم معولی فارس نوشته و بعضی دیگر مانند رساله در تقریر دیباچه و حکایت شمس الدین تازی کوی و ملاقات شیخ با اباقا که معلوم نیست مستقیماً از شیخ باشد و ظاهراً روایت از وست و برای کسب اطلاع بیشتر درباره آنها خوبست که بکلیات شیخ مراجعه شود.



## ۲۹- هندوشاه

هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخبجویی از منشیان معروف و از مؤلفان قرن هفتم و هشتم است. تحصیلات وی در مدرسه<sup>۱</sup> مستنصریه<sup>۲</sup> بغداد انجام شد و درین باره خود اشاره صریح دارد<sup>۱</sup> و نیز گویا نزد شمس الدین محمد الکیشی از فضیلهای قرن هفتم درس خوانده بود<sup>۲</sup> و علاوه بر این در موارد مختلفی از کتاب خود (تجارب السلف) بنام بعض معاصرین خود که با آنان ارتباطی داشته است، اشاره می کند.

برادر هندوشاه یعنی سیف الدوله امیر محمود در جزو حواشی خاندان جوینی بصری برد و مدتی حکومت کاشان را از قبیل آنان داشت و هندوشاه خود چندی بنیابت از برادر در آن شهر حکمرانی می نمود چنانکه ضمن بیان حال «خواجه انوشروان ابن خالد» از وزرای معروف خلفا و سلاجقه می گوید: «در کاشان مدرسه نیکو ساخت و کتابهای بسیار بر آن مدرسه وقف کرد و املاک همچنین... و در سنه اربع و سبعین و ستمانه که این ضعیف، وهو مصنف الكتاب، حکومت کاشان داشت بنیابت برادر خویش مرحوم سیف الدوله امیر محمود عنی الله عنه، آن مدرسه و کتابخانه معمور بود»<sup>۳</sup> و ازین سخن معلوم می شود که نیابت او از جانب برادر در حکومت کاشان بسال ۶۷۴ و حدود آن تاریخ بوده است.

گذشته ازینها، هندوشاه مدتی از عمر خود را نیز در دستگاه اتابکان لر بزرگ

۱ - تجارب السلف چاپ مرحوم عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۳ شمسی ص ۲۴۷

۲ - ایضاً ص ۲۰۰

۳ - ایضاً ص ۲۰۱

گذرانید و ازین سلسله معاصر بود با اتابک نصره‌الدین احمد بن یوسف شاه (۹۶۵-۷۳۰ هـ) و کتاب تجارب السلف خود را بنام او تألیف کرد .

تألیف کتاب بسال ۷۲۳ - ۷۲۴ هجری انجام گرفت و هندوشاه در شرح حال انوشروان بن خالد که در چند سطر پیش ذکر او را آورده‌ام ، و دربارهٔ مدرسه و کتابخانه‌ی که او در کاشان بنا کرده و تا سال ۶۷۴ آبادان بوده گوید : « اکنون که ماه محرم است سنهٔ اربع و عشرين و سبعمائه ، شنیدم که آن مدرسه خراب شد و کتابخانه برافتاد » و چون اشاره باین سنه تقریباً در اواخر کتاب صورت گرفته و آن هم در آغاز آن سال ، پس معلوم می‌شود که در سال ۷۲۳ تألیف کتاب آغاز شد ، و در محرم ۷۲۴ هنوز کار مؤلف ادامه داشت و با احتمال قریب بیقین در همین سال قسمت کمی از کتاب که باقی مانده بود با تمام رسید .

موضوع کتاب تجارب السلف تاریخ خلفا و وزراء اسلام است تا انقراض خلافت عباسی ، و هندوشاه آنرا با استفادهٔ مستقیم از الفخری یعنی « منیة الفضلا فی تواریخ الخلفاء والوزراء » تألیف صنی‌الدین ابن الطقطقی ترتیب داده با این تفاوت که قسمتهایی از آنرا حذف کرده و مطالبی از کتب معروف دیگر عربی و فارسی بر آن افزوده و بدین ترتیب کتاب بسیار سودمندی که حاوی اطلاعاتی ذی‌قیمت است بوجود آورده است ، و او خود در مقدمهٔ کتاب خویش بکلیهٔ این مطالب بشرح و تفصیل اشاره نموده است .

انشاءٔ هندوشاه درین کتاب ، حتی در مواردی که ترجمه از متن عربیست ، مقرون بسلاست و روانی و سهولت است و خلاف هم‌عصرانش هیچگونه آثار تکلف در سخن او مشهود نیست . کتاب تجارب السلف را مرحوم عباس اقبال آشتیانی استاد فقیه دانشکدهٔ ادبیات تهران بسال ۱۳۱۳ با مقدمه طبع کرد .

شمس منشی صاحب کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب و کتاب صحاح الفرس پسر همین هندوشاهست و بجای خود دربارهٔ او سخن خواهم گفت .